

نگارش به مثابه سلوک

محمد جواد قدوسی. جلسه ۱۶۳

گرفتاری ازلی. ۳۰ مهر ۹۸

شما جایی هستید که مدتی است به صورت منظم به آنجا رفت و آمد دارید؛ جایی که اسمی ندارد. در اینجا فرصتی هست تا هر کس سرش به کار خودش باشد. خودش باشد و خودش! اینجا هر کس جای مشخصی دارد و وظیفه مشخصی بر عهده‌اش است. از اول که وارد می‌شود تا آخر که می‌خواهد خارج شود. امروز از ساعتی که وارد شده‌اید، برنامه‌های متنوع و مختلفی را باید انجام دهید. هر کسی آنجا می‌داند چه کاری باید بکند و مشغول کار خودش است. شما باید یک بسته شیرینی بخرید. بعد از آن باید خیلی سریع برای چاپ دو عدد پوستر هم بروید. وقتی هم که برگشتید باید نظافت یک اتاقی را هم انجام بدهید و همه چیز را آنجا واری کنید. یک فهرست بلند و بالا هم از مواردی که باید آنجا واری کنید یادداشت کرده‌اید. از پله‌ها با سرعت ولی نه با عجله بالا و پایین می‌روید. چند سری هم باید به خیابان‌های اطراف، یکی دور و یکی نزدیک بروید و برگردید. زمان خیلی کم است ولی هیچ عجله‌ای نمی‌کنید. فقط هر کاری را با سرعتی که می‌توانید انجام می‌دهید. و تا جایی که می‌توانید سکوت می‌کنید. هر چه کارها سریع‌تر انجام می‌شود، بیشتر سکوت می‌کنید. تا جایی که چند جای کار حسابی گره می‌خورد. هر کاری می‌کنید حل نمی‌شود و نیازمند توجه عمیق شماست تا بتوانید حلش کنید. ساعت با سرعت پیش می‌رود اما برای شما انجام درست و به موقع کار اهمیت دارد. و عقربه‌های ساعت چیزی را که شما می‌خواهید، به شما نمی‌دهند. مهم نیست این گره چندمین بار است که اینجا به کار شما می‌خورد. مهم این است که الان چه کار باید بکنید. وسط کار به یاد اشتباهاتی می‌افتید که باعث شده است حالا چنین گرهی در کار باشد. یکی از آن اشتباه‌ها متوجه خودتان است و چند تا هم متوجه دیگران. گره هر لحظه بدتر و بدتر می‌شود. و باعث شده است دقایق پایانی کار متوقف بشود. همه حواس‌تان به باز کردن گره و رفع مشکل است. اما انگار قرار نیست مشکل حل بشود. برای لحظاتی چیزی را به یاد می‌آورید. لحظه‌ای که هنوز نطفه وجودی‌تان در شکم مادر شکل نگرفته است؛ اما قرار است شما به دنیا بیایید. و پس از به دنیا آمدن همه لحظه‌های زندگی مثل یک فیلم سینمایی به شما نشان داده شده است. همه لحظه‌ها با جزئیات به صورتی که تک تک سلول‌های هر اتفاقی را حس می‌کنید.

همه سلول‌های همه لحظه‌های همه زندگی؛ و بلکه قبل و بعد از زندگی را!

زمان تمام می‌شود و مشکل هم‌چنان پابرجاست و راهی برای رفعش نیست. و چون زمان تمام شده است باید کنار بروید تا مانع حرکت بقیه نشوید. و همین‌طور سراغ کارهای بعدی بروید. کارهای بعدی هم‌چنان با همان فشار ادامه دارند. و آن چیزی که به یاد آورده‌اید هم‌چنان زنده و جاری است. مثل رودخانه‌ای که می‌خروشد و هر لحظه آب‌های تازه‌ای را با خودش می‌آورد.

همه سلول‌های همه لحظه‌های همه زندگی و غیر زندگی، حالا پیش‌تان حاضر است.

اگر راه بروید آن‌ها هستند؛ اگر بنشینید، هستند؛ حرف هم که می‌زنید آن‌ها هستند. فقط کافی است که پیش خودتان و در محضر خودتان حاضر باشید؛ آن‌ها هم همان‌جا جاری هستند. آن‌ها هستند؛ زندگی هم هم‌چنان هست. و شما تصمیم می‌گیرید همیشه در محضر آن‌ها حاضر باشید.